

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و دوم ۱۳۹۷/۱۲/۰۶

موضوع: نقد و بررسی شبهه «قلمداران» درباره عدم علم ائمه اطهار به مشخصات دوازده امام

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پرسش:

استاد! درباره ابوبکر دارند که نسب یکی از ائمه به ایشان می‌رسد این را قبول دارید؟

پاسخ:

این‌ها معلوم نیست!

در هر صورت ...

آن‌چه که نسبت به ائمه (علیهم السلام) هست «ارحام مطهره» ذکر شده؛ یعنی فقط رحم مادر! در پدر «اصلاب شامخه» هست تا به حضرت آدم می‌رسد. و گرنه حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) لا شك ولاریب که مادرشان فرزند یک مسیحی بوده است. غالب ائمه (علیهم السلام) مادرشان کنیز هستند و کنیزها هم غالباً جزء اسراء بودند.

در آن‌جا «ارحام مطهره»؛ یعنی رحمی که بدن این بزرگواران را در خود جای داده. نه بالاتر!

ولی در اصلاب ابوبکر، آقایان آورده‌اند که پدرش با برادر زاده‌اش ازدواج کرد. در نسب عمر آورده‌اند که از رسول

خدا صلی الله علیه و آله خواست که نسب او را بر ملا نفرمایند!

«فقال عمر يا رسول الله إنا كنا حديث عهد بجاهلينه فلا تبد علينا سواتنا قال أتفضحنا بسرائرنا فاعف عنا»

أبو يعلي الموصلي التميمي، أحمد بن علي بن المثني (متوفى ٣٠٧ هـ)، مسند أبي يعلي، ج ٦، ص ٣٦٠، ٣٦١، تحقيق: حسين سليم أسد، ناشر: دار المأمون للتراث - دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.

يا دارد:

«أيها الناس تعلموا أنسابكم لتصلوا أرحامكم ولا يسألني أحد ما وراء الخطاب»

تاريخ المدينة المنورة ، اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري الوفاة: ٢٦٢ هـ ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٧ هـ-١٩٩٦ م ، تحقيق : علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان، ج ٢، ص ١٠

در مورد نسب من بالاتر از «خطاب» کسی از من سوال نکند! آنجا احوال خراب است! این هم جالب است که «ابن کثیر» می گوید:

«فاحشة اللواط التي قد ابتلى بها غالب الملوك والأمراء والتجار والعوام والكتاب والفقهاء والقضاة ونحوهم»

البداية والنهاية ، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤ ، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت، ج ٩، ص ١٦٢

خلاصه همه گرفتار بودند!

پرسش:

این قبل از اسلام است؟

پاسخ:

نه! می‌گویید: «والفقهاء»؛ مگر فقها قبل از اسلام بودند؟! شما ببینید «ابن کثیر» متوفای ۷۷۴ است، می‌گوید

غالب ملوک، امرا، تجار، عوام، کُتّاب، فقهاء و قضات گرفتار و مبتلا به این کار بودند!

«إلا من عصم الله منهم فإن اللواط من المفاسد ما يفوت الحصر والتعداد»

پرسش:

این‌ها فقیه بودند! سندشان صحیح است؟

پاسخ:

قاطعانه دارد نقل می‌کند، نظرش است سند نیست که بیاییم بررسی کنیم! «ابن کثیر» می‌گوید عقیده من این

است و واقعیت این است، این‌جا سندی که نقل نمی‌کند! شما می‌پرسید سندش چطوری است!

از قراین و شواهد پیدا است که فقها با امردها رابطه داشته‌اند، خیلی‌هایشان این‌طوری بودند.

پرسش:

متأسفانه در «افغانستان» و جاهای دیگر زیاد شنیده می‌شود.

پاسخ:

ما يك فايلى داريم كه كل آقاين را مانند «قاسم تمار»، «ابو حاتم سجستاني»، «يحيى ابن اڪثم»، «اصمعى» و

«ابو نواس»، «سعيد ابن حُميد» جمع کرده‌ایم. همه این‌ها آلوده بودند.

پرسش:

در مورد «بخاری» هم دارند؟

پاسخ:

نه، چیزی پیدا نکردیم، شما در مورد «بخاری» پیدا کنید!

پرسش:

حاج آقا! ایشان ازدواج نکرده بود؟

پاسخ:

بله، این‌ها همه‌اش به ترک تمسک به ثقلین برمی‌گردد. همان:

«إني تارك فيكم الثقلين ما أن تمسكتم بهما لن تضلوا»

تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان ، اسم المؤلف: نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمي

النيسابوري الوفاة: ٧٢٨ هـ ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م ، الطبعة

: الأولى ، تحقيق: الشيخ زكريا عميران، ج ٢، ص ٢٢١

«وإن لم تمسكتم تضلوا»!

این را خودشان اعتراف دارند، شما ببینید يك دفعه این است که دیگران بیایند افترا بزنند آن يك بحثی است

ولی (بدبختی این‌ها) این‌جا است که خود «ابن کثیر» دارد اعتراف می‌کند و می‌گوید: کثیر فقهای ما گرفتار

هستند! حالا امراء و ملوک خیلی جای تعجب نیست ولی وقتی که می‌آید می‌گوید بسیاری از «فقهای» ما به

این کار گرفتار هستند دیگر بدبختی است!

## پرسش:

استاد ببخشید! بنده از دیروز توفیق پیدا کردم محضرتان برسم اگر حرف‌هایم اشکالی داشته باشد پیشاپیش عذر خواهی می‌کنم، این بحث‌ها که مطرح می‌شود که من شنیدم و مطرح است چه فایده‌ای دارد؟ الان این اقا فرمودند من در مورد «افغانستان» شنیدم، طلبه‌های افغانی که در این‌جا و در کلاس‌های دیگر هستند و با ما حشر و نشر دارند باید تصدیق کنند. ولی این حرفها نیست.

## پاسخ:

این مطلب را ما دیروز آوردیم، آقایان قضیه را رها نمی‌کنند! شیخ بزرگوار! ما يك سال در «مکه» بودیم، این‌ها خیلی هجمه کردند؛ یعنی در کنار «بیت الله الحرام» مخصوصا آن آمرین بالمعروف یا آمرین بالمنکر هجمه‌ی بی حد و حساب علیه شیعه داشتند. من سه - چهار تا بروشور تهیه کردم در مورد بحث‌هایی مثل ولادت حضرت امیر در «کعبه» و قضیه‌ی «ثقلین» و غیره و يك مورد دیگر هم که آمدیم فتاویٰ شیعه این‌ها را چاپ و تکثیر کردیم، فتاویٰ که این‌ها داده بودند، مثلا این که «ابو حنیفه» می‌گوید:

« وقال أبو حنیفة : لا حد علیه فی ذلك كله ولا حد علی من تزوج أمه التي ولدته وابنته و أخته و جدته و عمته و خالته و بنت أخیه و بنت أخته عالما بقربتهن منه عالما بتحريمهن علیه ووطنهن کلهن فالولد لاحق به والمهر واجب لهن علیه وليس علیه الا التعزیر دون الأربعین فقط »

این حزم الأندلسی الظاهری، ابومحمد علی بن أحمد بن سعید (متوفای ۴۵۶هـ)، المحلی، ج ۱۱، ص ۲۵۳،  
قبولت علی النسخة التي حققها الأستاذ الشيخ احمد محمد شاکر، ناشر: دار الفكر - بیروت.

یا مثلا از فقهایشان دارند:

« لو شق ذكره نصفین فأدخل أحدهما فی زوجة ، والآخر فی زوجة أخرى ، وجب علیه الغسل دونهما ».

حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج لعبدالحمید الشروانی ، ج ۱، ص ۲۶۰، کتاب الطهارة ، ناشر: دار

إحياء التراث

یا:

« لو دخل شخص بتمامه في الفرج ... و قالت الشافعية : إن بدأ الدخول بـ « ذكره » اغتسل و إلا فلا »

حاشية الشرح الصغير على أقرب المسالك للصاوي، ج ۲، ص ۱۶۴، مصر، ۱۳۹۲ هـ.

از این طور فتاوی شنیعه زیاد دارند.

با آقای «قاضی عسکر» جلسهای داشتیم گفت فلانی من روحیه از این طور مسائل متنفرم؛ ولی طلبه‌های ما و روحانیون کاروان باید بلد باشند وقتی این وهابی‌ها دارند بی حیائی می‌کنند دو - سه تا از این‌ها را به عنوان پوست خربزه (زیر پایشان) بیندازند تا این‌ها این همه جسارت نکنند.

من يك مرتبه بود که با سه - چهار نفر از همین وهابی‌ها در کنار «بیت الله الحرام» بحث می‌کردم فتوای «امام» را گفت که «امام خمینی» در «تحریر» دارد «يجوز الوطی فی ادبار النساء»؛ خیلی هم عبارت وقیحی نسبت به «امام» داشت. من صبر کردم تا حرفش را کامل بزند. گفتم حرفت تمام شد؟ گفت بله. گفتم اگر فقهای ما فتوا می‌دهند، فقهای شما عمل می‌کنند، گفت چطور؟ گفتم برو کتاب «در المنثور» را بگیر جلد ۲ صفحه ۲۶۶ ذیل آیهی شریفه:

(نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ)

زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند؛ پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آنها آمیزش کنید.

سوره بقره (۲): آیه ۲۲۳

را بین!

«سألت مالك بن أنس عن وطئ الحلائل في الدبر؛ فقال لي الساعة غسلت رأسي منه»

السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى ٩١١هـ)، الدر المنثور، ج ١، ص ٢٦٦، ناشر: دار  
المعرفة - بيروت.

از امام مالك درباره وطی در دبر همسر پرسیدم (دست به سرش زد خیس بود) گفت: الان تازه بخاطر  
همین کار (وطی در دبر) غسل کرده‌ام!

این امام شما است!

«ابن ابی ملیکه»، «قاضی القضاة مکه» در زمان «عبدالله ابن زبیر» بوده از او سوال کردند رأی شما درباره  
وطی در دبر النساء چیست؟ گفت:

«طلبت هذه من بعض الجوارى البارحة»

از بعضی خانم‌هایم دیشب خواستم برای این کار تمکین کند

« فاعتاصت عليّ »

از خواسته من سرپیچی کرد و (گفت دردتش می‌آید! اذیت می‌شود)

«فاستعنت بدهن أو بشحم»

روغن مالی کردم تسلیم شد و قبول کرد!!

جامع البيان عن تأويل آي القرآن - محمد بن جرير الطبري - ج ۲ ص ۵۳۶

گفتم علمای ما اگر فتوا می دهند، علمای شما روغن مالی می کنند و انجام می دهند! دیدم سرش را پایین انداخت و تا آخر هم حرف نزد! ما باید این طور مطالب را داشته باشیم. بعضی وقتها شاید پنج سال - ده سال و شاید هم زمان بیشتر یکبار به درد بخورد. وقتی بعضی از اینها نسبت به عقاید شیعه بی حیائی می کنند، اینها را برایشان بخوانیم.

شما ببینید «حضرت امیرالمؤمنین» نسبت به «معاویه» می گوید:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَائِينَ»

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحي صالح)، جلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴

ق، ص ۳۲۳

ولی وقتی «اشعث ابن قیس» فضولی می کند، از همان بالای منبر می گوید:

«عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ الْأَعْيُنِ - حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ مُنَافِقٌ ابْنُ كَافِرٍ يَا كَاذِبُ، يَا مُنَافِقُ بَنِ كَافِرٍ»

سید رضی، نهج البلاغة، خطب الامام علي عليه السلام، ج ۱، ص ۵۶، تحقیق: شرح: الشيخ محمد عبده،

ناشر: دار الذخائر - قم - ایران، چاپخانه: النهضة - قم، چاپ: الأولى ۱۴۱۲ - ۱۳۷۰

حضرت او را رسوا می کند؛ یعنی بعضی وقتها که افراد توطئه گری می کنند، قداست شکنی می کنند، در آنجا باید مقابله بمثل بشود و طلبه هایمان مجهز باشند. البته گفتن اینها در ملاء عام و یا در بالای منبر و یا در ماهواره قطعاً خلاف شرع است.



## آغاز بحث...

ما در جلسه گذشته بحثی نسبت به قضیه‌ی ائمه دوازده گانه داشتیم این بزرگواری که در اصفهان است و به قولی استاد درس خارج است و گواهی اجتهاد هم دارد! تعبیری داشت مبنی بر اینکه روایات ما در رابطه با مشخص بودن نام و تعداد ائمه (علیهم السلام) از قبل، اموری تکذیب می‌کند! این عبارت ایشان است: «اما این که پیامبر نام دوازده امام را برده باشد، چیزی است که اموری متعددی آن را تکذیب می‌کند!» این که چه امور متعددی تکذیب می‌کند را نگفته‌اند! این که امور متعدد چه بوده من هرچه گشتم و جدیداً هم که آثارش را در روز «شهادت حضرت زهرا» به من داد نیافتم. ایشان به صورت کلی می‌گویند: «اموری این روایات را تکذیب می‌کند»!

ایشان دو – سه مطلب دارد می‌گویند: امام صادق پس از خود نمی‌دانست که امام بعد از خودش چه کسی است! امام هادی نمی‌دانست! و همچنین در صفحه ۳۰ جزوه‌اش می‌گویند: امام صادق، امام پس از خودش را نمی‌شناخت! و گمان می‌کرد «اسماعیل» امام پس از خودش است!

همچنین می‌گویند: امام هادی امام پس از خودش را نمی‌شناخت و گمان می‌کرد «سید محمد» امام پس از او است! ما در این مورد يك مقدار جلو رفتیم ببینیم که قضیه چیست؟

«کتاب شاهراه اتحاد» را من چند روز قبل که خدمت یکی از مراجع بزرگوار بودم، گفتم که این کتاب حداقل پنجاه سال قبل نوشته شده است و يك نفر از شما جواب نداده است. آن زمان مسؤولیت با شما بوده است. جزء اساتید برجسته‌ی حوزه بودید، فردای قیامت چه جوابی می‌دهید؟! این مطلب را خیلی زُك گفتم. گفتم من معذرت می‌خواهم ما دست شما را می‌بوسیم، اگر اجازه بدهید پای تان را هم می‌بوسیم؛ ولی در بحث امامت ما با کسی شوخی نداریم، شما به این کتاب جواب ندادید.

بعد از ایشان «سید ابوالفضل برقعی» آمد همین حرفها را تکرار کرد، «مصطفی طباطبایی» به همین شکل عمل کرد! الان هم در «اصفهان» آقای «جوادی» در یکی از مساجد همین حرفها را میزند. باز همین حرفها را پسر آقای «غروی» میزند و پدرش هم همین حرفها را میزند. این آقا (عابدینی) هم که دارد میزند، الان در بعضی از قسمتها در «آذربایجان غربی» در «بناب» و غیره در آنجا همین حرفها را دارند تکرار می کنند، و در «شیراز» هم ما از این حرفها داریم.

الان در داخل کشور حداقل آنچه که من اطلاع دارم، ده - دوازده شهر دارند این تفکر را نشر می دهند، این کتاب را هم آقای «اسحاق دبیری» یکی از افغانی‌هایی که به «عربستان» پناهنده شده بود ترجمه کرده و کتابهای ضد شیعه را هم عمدتاً ایشان ترجمه کرده است، ایشان بیش از ۵۰ - ۶۰ تا کتاب را ترجمه کرده است.

جالب است که بدانید این کتاب کجا چاپ شده است؟ این کتاب در «مکتبه الملك فهد الوطنیه»؛ کتابخانه‌ی ملی ملک فهد در «ریاض» در سال ۱۴۳۰ چاپ شده است.

بحث امروز ما یک مقدار بحث اساسی است. عزیزان خوب دقت کنند. می‌خواهم یک تلنگری در ذهن‌ها بیاید که ما این همه به «فقه» و «اصول» چسبیدیم؛ ولی از اصل قضایا غافل شده‌ایم!

این‌ها دارند ریشه را می‌زنند ما داریم در شاخ و برگ‌ها غور می‌کنیم! ایشان در کتاب «شاهراه اتحاد» ده تا روایت آورده است که در این ده تا روایت نام ائمه آمده دانه دانه روایت‌ها را هم سندا و هم متناً تخطئه کرده و اشکال وارد کرده است.

حدیث اول، دوم و سوم بلکه چهارم هم حدیث لوح است که ما آن هفته هم بحث کردیم، سه تا روایت آوردیم، دو تا روایت (سه علی) و (چهار محمد) و یک روایتی که نام همه ائمه بوده و بررسی سندی هم کردیم.

ایشان این روایت را از «کمال الدین» آورده است، الان ما با خود روایت کار نداریم بعداً ما روایت را بررسی می‌کنیم بعد در صفحه ۲۰۶ آقای «ابوالفضل برقعی» - علیه من الله ما يستحق؛ خدا به حق حضرت زهرا عذابش را ان شاء الله زیاد کند- ببینید در پاورقی چه می‌گوید: اگر این حدیث صحیح است؛ - یعنی نام دوازده امام برده شده - پس چرا «شیخ کلینی» در حدیث چهاردهم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا می‌گوید حضرت موسی ابن جعفر نمی‌دانست پس از وی کدام يك از فرزندانش امام می‌شود؟! عزیزان دقت کنید، این حدیث را «قلمداران» نیاورده بلکه «برقعی» اضافه کرده است، «برقعی» را هم که می‌دانید ایشان در «قم» یکی از بهترین مدرسین مکاسب بوده است، شلوغ‌ترین درس مکاسب در «مسجد امام» برای ایشان بوده است، بعد از قضایای «سید ابوالحسن اصفهانی» ایشان تلاش می‌کند پسر عمویش از مراجع بشود ولی نمی‌شود «آیت الله العظمی بروجردی» می‌آید مرجع تقلید می‌شود. ایشان در سر درس نسبت به آقای «بروجردی» شروع به هتک حرمت می‌کند. شاگردانش بلند می‌شوند ایشان را از منبر پایین می‌آورند کتکش می‌زنند، عمامه‌اش را هم می‌اندازند. ایشان از «قم» هجرت می‌کند و به «تهران» می‌رود.

در «تهران» در مسجدی که مادر شاه ساخته بوده می‌رود و علیه شیعه شروع به کتاب نوشتن و سخنرانی می‌کند. حدود ۴۶ کتاب ایشان علیه شیعه نوشته است که وهابی‌ها این‌طور وقیحانه علیه شیعه کتاب ننوشتند! ایشان در این‌جا می‌گوید موسی ابن جعفر نمی‌دانست پس از وی کدام يك از فرزندانش امام می‌شوند، راغب بود پسرش «قاسم» امام شود، چون پیامبر و علی را در خواب دید با اشتیاق تمام پرسید «ارنیه ایهم هو»؛ او را به من بنما، کداميك از ایشان امام است. با این‌که حضرت علی به امام رضا اشاره کرد اما امام کاظم آرام نشد از پیامبر سوال کرد!

بعد می‌گوید مگر حضرت کاظم لوح را ندیده بود، نام ائمه را نخوانده بود، - من عبارت این آقا را آورده‌ام دقت کنید، حداقل این قضیه برای ۴۰ تا ۴۵ سال قبل است- چرا امام صادق ابتدائاً فرزندش «اسماعیل» را معرفی

کرد و پس از مرگ وی موسی ابن جعفر را به امامت معرفی کرد؟ چرا امام هادی ابتدا «سید محمد» را امام معرفی کرد و پس از وفات او حسن را به امامت نصب کرد؟ مگر این دو امام بزرگوار از مطالب لوح بی خبر بودند؟ بعد يك حرفهای دیگر هم دارد می‌گوید من کتاب «کافی» را مطالعه می‌کردم ۱۰۴ تا از روایات از اصحاب را پیدا کردم که از این قضیه اسامی ائمه خبر نداشتند.

این حرفی که ایشان می‌زند، با حرفی که این آقا (عابدینی) تازه در «حوزه اصفهان» می‌زند در حقیقت طابق النعل بالنعل یکی است! روایتی هم که ایشان به آن اشاره می‌کند این روایت در کتاب «کافی» جلد اول صفحه ۳۱۳ چاپ تهران و صفحه ۱۹۱ چاپ بیروت است.

دقت کنید «محمد ابن علی» که «ابو سمینه» است، ایشان یکی از پر ماجراترین و فاسدترین راویان در عصر معصوم بوده است. اشهر الراوی من الکذاب است، من این‌ها را می‌آورم، «ابالحکم ارمنی» مجهول است، «یزید ابن سلیط زیدی» من در «درایة النور» دیدم آقا زاده‌های آقای «زنجان» گفتند این مجهول است، نه! ایشان مجهول نیست بلکه ثقه است و جزء روایات صد در صد قابل اعتماد شیعه است، که ما کاری به آن نداریم.

«هُؤْلَاءِ وُلْدِي وَ هَذَا سَيِّدُهُمْ»

بعد:

«فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فَلَانَ وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ»

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - تهران،

چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ص ۳۱۴

این قضایا را عزیزان دقت کنند اولاً سند را ببینید، «محمد ابن علی»، همان «ابو سمینه» این در ذهن مبارک تان باشد، ما از ایشان روایت هم زیاد داریم، «نجاشی» درباره او می‌گوید:

«ضعيف جدا ، فاسد الاعتقاد»

فهرست اسماء مصنفی الشيعة ( رجال النجاشي ) - النجاشي - ص ۳۳۲

ببینید ما این همه روایت از ایشان داریم، ولی قلمداران و برقی همه روایات را کنار گذاشته‌اند مثل مگسی که می‌رود جاهای خاصی می‌نشیند به این روایت چسبیده‌اند.

« لا يعتمد في شيء »

در هیچ چیز این آقا قابل اعتماد نیست

«وكان ورد قم - وقد اشتهر بالكذب بالكوفة»

در کوفه این اشتهار به کذب داشته است

«کشی» می‌گوید کذابین مشهور:

« الكذابون المشهورون أبو الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصايغ ومحمد بن سنان وأبو سمينة أشهرهم.»

الطوسي، محمد بن الحسن (متوفای ۴۶۰هـ)، اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ج ۲، ص ۸۳۳، تصحیح و تعلیق: المعلم الثالث میرداماد الاستربادی، تحقیق: السيد مهدي الرجائي، ناشر:

مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، قم، تاریخ الطبع: ۱۴۰۴ هـ

مشهورترین افراد در کذب ابو سمینه است

«غضائری» می‌گوید:

«كذابٌ ، غال دَخَلَ قَمَ واشتَهَرَ أمرُهُ بها، ونَفَاهُ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عَيْسَى الأشعريُّ»

احمد بن محمد بن عیسی او را از قم تبعید کرد

«وكان شَهِيراً في الازْتِفاع ، لا يُلْتَفَتُ إليه ، ولا يُكْتَبُ حديثُهُ»

رجال ابن الغضائري - أحمد بن الحسين الغضائري الواسطي البغدادي - ص ۹۴

«آقای خویی» می گوید:

«لا ينبغي الشك في ضعفه»

معجم رجال الحديث - السيد الخوئي - ج ۱۷ ص ۳۲۱

ببینید روایتی که يك چنین راوی در سندش است اصلا این روایت ارزش این که ما بیاییم تحلیل متنی بکنیم ندارد؛ ولی این آقا (برقی) با این که استاد فن رجال هم هست در رجال هم من آثارش را دیده‌ام، و «قلمداران» هم در رجال تخصص دارد و تقریباً صاحب نظر است؛ ولی از آن صاحب نظرهایی است که مثل مگس فقط نقاط ضعف را می‌گیرد اگر يك راوی هم ذم داشته باشد و هم مدح، مدح‌ها را کنار می‌گذارد فقط ذم‌ها را می‌گیرد، ان شاء الله من نمونه‌هایی از آن را می‌آورم.

اما از نظر دلالت: من شش تا جواب دارم، شاید بیست دقیقه من روی آن کار کردم، نیم ساعت نشد، شش مورد مطرح کردم:

۱. «برقی» - علیه من الله ما يستحق - که می‌گوید حضرت موسی ابن جعفر نمی‌دانست که پس از وی

کدام يك از فرزندانش امام می‌شود؛ یعنی يك مسئله‌ی قاطعی را دارد مطرح می‌کند.

این افترا و تهمت است؛ زیرا در صدر روایت همین روایت‌ها حضرت می‌فرماید:

«فَأَوْصِيْتُ إِلَى ابْنِي فَلَانَ»

که مراد همان امام رضا است

«وَأَشْرَكَتُ مَعَهُ بَنِي فِي الظَّاهِرِ»

ظاهرا برای این که برای دیگر فرزندانم مشکلی پیش نیاید، حسادت و غیره پیش نیاید، اینها را هم در مسائل وصیت ظاهری شریک کردم

«وَأَوْصَيْتُهُ فِي الْبَاطِنِ فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ»

در همین روایت است که امام کاظم می گوید من امام بعد از خودم همان امام رضا است و در ظاهر چیزی گفتم و در باطن او را به عنوان امام معرفی کردم و او را وصی خود برای امامت قرار دادم. پس حرف قلمداران و برقعی يك دروغی است بر امام. در همین روایت ضعیف امام کاظم می گوید به امام رضا وصیت کردم.

بعد در عبارت بعدی حضرت می گوید تعیین امامت به دست خداوند است

**پرسش:**

استاد! در روایت امام رضا ندارد

**پاسخ:**

چرا دارد، روایت مفصل است «فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ»؛ مراد از «ابنی فلان» حضرت رضا (سلام الله علیه) است، همه اینها هم قبول دارند که منظور امام رضا است.

۲. در جمله بعدی حضرت اعلام می کند تعیین امامت به دست خداوند است می گوید:

«وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي لِحُبِّي إِيَّاهُ وَرَأْفَتِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ ذَلِكَ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُهُ  
حَيْثُ يَشَاءُ»

این خیلی واضح و روشن است، حضرت می‌گوید من به پسر من «قاسم» علاقه‌ی زیادی دارم -حالا می‌گویم  
علتش چیست- ولی علاقه‌ی من ملاک نیست، امامت دست خدا است، این عبارت نشان می‌دهد، که امامت امر  
الهی است و حتی به دست امام معصوم هم نیست!

۳. «وَأَشَارَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ فَهُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ»

و جمله‌ی:

« وَ الْأَمْرُ هُوَ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيٍّ سَمِيَّ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ »

آخر در همین روایت در دو جا اسم امام رضا آمده است.

در ادامه می‌گوید:

«سَمِيَّ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ فَأَمَّا عَلِيٌّ الْأَوَّلُ فَعَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَّا الْآخِرُ فَعَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ»

علی اول حضرت امیر (سلام الله علیه) است و علی دوم هم امام سجاد (سلام الله علیه) است، این‌ها هم کاملاً  
مشخص است. نص صریح در امامت حضرت داریم ولی امثال «قلمداران» مدعی هستند که نص صریحی بر  
ائمه (علیهم السلام) نداریم و ائمه امام بعد از خود را نمی‌دانستند.

۴. جمله‌ی:

«وَلَقَدْ جَاءَنِي بِخَبْرِهِ رَسُولُ اللَّهِ»



دلالت می‌کند که حضرت یعنی امام کاظم با اخبار پیامبر از ائمه بعد از خودش مطلع بوده است، می‌گوید اگر من امام رضا را وصیت کردم، که چنین و چنان است این استنادا الی اخبار رسول الله بوده است.

5. قضیه‌ی خواب:

«ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ»

برای تأکید اخبار رسول اکرم است، پیغمبر گفته بوده در خواب هم پیغمبر را دیدم گفتم آقا جان کدامیک از این‌ها است؟ این تأکید بر امر است، نه این‌که بگویند امام خبر نداشت امام بعد از خودش چه کسی است؟ در سه جای این روایت کاملا تصریح به حضرت رضا دارد.

6. جمله ششم که خیلی روی آن مانور دادند:

«وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ»

اولا: احتمال می‌رود که این از اضافات «ابو سمینه» باشد؛ چون به تعبیر «نجاشی» ایشان فاسد الاعتقاد و غیر قابل اعتماد و به تعبیر «کشی» از مشهورترین کذابین بوده است.

ثانیا: شاید به خاطر حوادث تلخ زندگی «قاسم» و آواره شدن او، مرگ مظلومانه او در غربت، حضرت به او محبت داشته است، و داستان «قاسم» هم این است که «منصور دوانیقی» دستور داده بود هرکه ذریه زهرا هست در لای دیوار قرار بدهند و با آهن گداخته چشم‌هایشان را سرمه بکشند، ایشان از «مدینه» آواره شد به عراق آمد در شهرهای عراق سرگردان بود.

«قاسم» در منطقه‌ای کنار چشمه‌ی آب رفت، دید در آن‌جا دو دختر کوچک باهمدیگر بازی می‌کنند، -داستانش مفصل است- یکی از این دخترها به دیگری گفت قسم به حق وصی پیغمبر حیدر کرار و غیره در (فلان قضیه) تو اشتباه می‌کنی! این دو تا دختر باهم بحث کردند و به امیرالمؤمنین قسم خوردند.

«قاسم» تعجب کرد گفت قضیه چیست؟ دختر گفت قبیله‌ی ما شیعه است «قاسم» پرسید رئیس قبیله چه کسی است، می‌شود من را راهنمایی کنید؟ می‌گوید رئیس قبیله پدر من است، این دو تا دختر کوچک می‌آیند و «قاسم» را منزل‌شان می‌آورند و می‌گویند من غریب هستم و در آن‌جا به مدت سه روز می‌ماند بعد از سه روز می‌گویند شیخ! پیغمبر فرموده مهمان تا سه روز می‌تواند از سفره صاحبخانه بخورد و بعد از سه روز هرچه بخورد صدقه است. من نمی‌خواهم صدقه بخورم، یک کاری به من بده، من برایت انجام بدهم و در ازای آن هم در خانه شما غذا بخورم!

بعد می‌گویند شیخ شما مهمان زیاد دارید، مهمان‌هایی که می‌آید من به این‌ها آب می‌دهم و پذیرایی می‌کنم. شیخ قبیله قبول می‌کند. بعد یک شب، نیمه شب شیخ بلند می‌شود که بیرون برود، نگاه می‌کند در اطاقی که «قاسم» در آن‌جا است ایشان مشغول عبادت و قیام و قعود و گریه است، در آن‌جا متوجه می‌شود این شخص خیلی مرد بزرگوار و صالحی است، فردا می‌آید قبیله‌اش را جمع می‌کند می‌گویند من می‌خواهم یکی از دخترانم را به عقد «قاسم» در بیاورم و قضایا را برای دیگران می‌گویند، آن‌ها هم می‌گویند خیلی خوب! شیخ یکی از دخترانش را به عقد او در می‌آورد و یک دختری هم از این ازدواج متولد می‌شود. پس از مدتی «قاسم» سخت مریض می‌شود، بعد پدر زنش بالای سرش می‌آید و می‌گوید «قاسم» من از حال تو متوجه شده‌ام که تو از «بنی هاشم» هستی. می‌گویند بله: «أنا ابن موسی ابن جعفر ابن محمد» هستم وقتی که این را می‌گویند شیخ «فلطم علی رأسه»؛ دو دستی به سرش می‌زند و می‌گوید خاک بر سر من! فرزند امام کاظم خانه‌ی من بود، داشت برای من نوکری می‌کرد! «قاسم» گفت ناراحت نباش تو خدمت کردی... بعد می‌گویند من با این مریضی از دنیا خواهم رفت، تو دختر خودت را که زن من است با دختر من به «مکه» ببر. بعد از آن به «مدینه» بروید، در «مدینه» این دختر کوچک من را رها کن، به خانه‌ی بزرگی می‌رسد و در آن‌جا می‌ایستد، آن‌جا خانه من و پدرم است، تعدادی هم زن‌های فقیر و اراذل در آن‌جا هستند دختر من را به آن‌جا تحویل بده.

شیخ هم می‌رود این کار را انجام می‌دهد، به «مدینه» که می‌رسند این دختر کوچک را که سه - چهار سالش بوده رها می‌کند، ایشان می‌رود در دم در مورد نظر می‌ایستد، دَر می‌زند زن‌ها بیرون می‌آیند می‌گویند: «من انت ابن من انت» بعد مادر «قاسم» بیرون می‌آید وقتی که این دختر کوچک را می‌بیند می‌گوید این دختر کاملاً شبیه پسر من است، به سر خودش می‌زند گریه می‌کند و می‌گوید این دختر «قاسم» من است، دختر را داخل می‌برد بعد دختر کوچک می‌گوید جد و مادر من هم دم در است. این قضایا خیلی دردناک است، من برایتان خلاصه‌اش را آوردم و خود مردم «عراق» هم به قبر حضرت «قاسم سلام الله علیه» متوسل می‌شوند و خیلی هم باب الحوائج است.

حضرت هم اگر علاقه دارد که می‌گوید:

«لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ»

شاید به خاطر این قضایا است.

ثالثاً: اگر این سخن امام هم باشد، می‌خواهد اثبات کند که موضوع امامت با محوریت محبت و علاقه‌ی امام صورت نمی‌گیرد

«وَلَكِنْ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ»

والسلام عليكم ورحمه الله